

(به کسر اول و فتح دوم) است که در گوش ایران باستان به «جنبش تکه یا بریده پارچه در اثر وزش باد» گفته می‌شود که برگرفته از واژه درفشیدن بر وزن درخشیدن و به معنی لرزیدن ۱ است. برخی هم آن را پارچه‌ای سه گوشه دانسته‌اند که به «زر» منقش بوده و آن را بر سر «عَلَم» یا «کلاه خود» می‌بسته‌اند و آن را به ترکی «بیرق» هم گفته‌اند. ۲ که در مجلس‌نگاری‌های حماسی نگارگران کتب خطی کاملاً گویا و دقیق ترسیم شده و رنگ آنها با سه گوشه‌های سر علم‌ها، یکسان است و معرف خیل سپاهیان هر دسته از جنگاوران است. درفش را «عَلَم بزرگ» و «عَلَم لشکر» و «عَلَم افواج» هم گفته‌اند.

فردوسی درفش کاویان را «علامت سپاه ایران» می‌داند نه درفش شاهان و آن را یادگار دلیری‌های کاوه آهنگر در مبارزه با ظلم‌های ضحاک می‌داند و نام آن را هم منسوب به کاوه و شکل آن را هم ملهم از پیش‌بند چرمی وی دانسته و می‌گوید:

از آن چرم، کاهنگران پشت پای
به پوشند هنگام «زخم درای»
همان کاوه آن بر سر نیزه کرد
همانگه ز بازار برخاست گرد
خروشان همی رفت نیزه بدست
که ای نامداران یزدان پرست

و پس از پیروزی فریدون بر ضحاک، درفش کاویانی را، شاهان گوهرنشان کردند و «عَلَم فریدون» خواندند. اما باید دانست که درفش معروف کاویانی را، همواره مردم منسوب به کاوه آهنگر دانسته‌اند که از خانواده پهلوانان ایران قدیم (فهلوانان) است. نقش روی آن نوعی نقش چلیپایی و از قدیمی‌ترین آثار آریاییان است. از جمله نام‌های دیگر آن درفش کاویانی، درفش کیان و اختر کاویانی است که اشاره‌ای به ستاره حاصل از ترکیب نقش چلیپایی به مفهوم یزدان‌پرستی است و منشأ فلکی دارد.

آقای علی‌اکبر سرفراز به نقل از ابن‌خلدون در وصف درفش کاویان نوشته‌اند:

«روی پرچم را با زر به صدخانه تقسیم کرده تا ثبات فلک و کوكب را در صد خانه نمایش دهند و بر روی درفش، صورت فلکی و شکلی از ستاره و آسمان نقش نشده بود و از همین جهت آن را، اختر کاویان گفته‌اند» ۳ این حقیر در بررسی نقوش فرش معروف پازیریک (قدیمی‌ترین فرش ایران و جهان) ۴ نوعی ارتباط تقسیم‌بندی‌های نقش‌های درونی ۲۴ خانه‌ای آن را با صور فلکی و تقسیمات ایرانی آن روزگار پیدا کرده‌ام که معرف ۲۴ کشور و سرزمینی وسیع از نیل تا سند واقعی نقاط آسیای میانه است و در هر مربع از آن تقسیم‌ها، نقش ستاره‌ای چلیپایی درفش کاویانی با ظرافت بسیار

بر آن دیده می‌شود:

به هر حال درفش اختر کاویان به آن گونه که فردوسی از آن یاد می‌کند مظهر امید در سرزمین خورشید بود:

ز دیبای پرمایه و پرنیان
بدانگونه شد «اختر کاویان»
که اندر شب پره، خورشید بود
جهانی از او، دل پرامید بود

لازم به یادآوری است مورخان دوره اسلامی، همواره در توصیف درفش کاویانی، با اعجاب از آن یاد کرده‌اند از جمله محمدبن جریر طبری در کتاب تاریخ الامم و الملوک می‌نویسد: «این درفش از پوست پلنگ و به درازی دوازده ارش و پهنای هشت ارش ۵ بوده است» مسعودی هم در مروج‌الذهب آن را از پوست پلنگ دانسته است و ابوریحان بیرونی آن را از پوست شیر یا خرس می‌داند که به گوهرها آراسته شده و می‌نویسد که شاهان ایرانی به درفش کاویان تیمن می‌جستند و کریستین سن در تاریخ ساسانیان درباره بیرق‌های ارتش ساسانی، ضمن بیان تقسیمات و یکان‌های آن دوره به درفش هم اشاره دارد: «واحد‌های بزرگ ارتش ساسانی را «گند» ۶ می‌گفتند و تقسیمات کوچکتر را «درفش» و از آن کوچکتر را «وشت» می‌نامیدند. هر درفش، بیرقی مخصوص با نقش معین داشت که به این ترتیب حدس زده می‌شود هر درفش، مجموعه‌ای از لشکریان را «هدایت» می‌کرده که با پرچمی خاص و نقش معین شناخته می‌شده است که فردوسی در همین باره می‌فرماید:

سپهدار با ازدهافش درفش
برو کرده از سرد گیتی بنفش
ز میدان بیاید به جای نشست
سپهبد درفش تهمتن بدست
که معرف نقش ازدها برای درفش تهمتن
است و یادآور همان درفش بنفش «عَلَم خاص رستم» که علامت سپاه ایران بوده است چنانچه فردوسی در جای دیگر به آن اشاره دارد:

چو افراسیاب آن درفش بنفش
نگه کرد با کاویانی درفش
بگرد اندرش درفش بنفش
پیای اندرون کرده زربینه کفش

باید دانست که در آن روزگار، علم خاص فرماندهان را «درفش سران» می‌نامیدند که هرکدام نشانه تعداد معینی از افراد تحت فرماندهی «سالار» و «سالاری» بوده است. سران سپاه متخاصم نیز صاحب درفش و رنگ مشخص بوده‌اند چنانچه فردوسی به درفش سیه که علامت لشکر توران زمین است اشاره می‌کند و در جای دیگر آن را «درفش شب» می‌خواند:

چو رستم درفش سیه را بدید

بکردار شیر ژیان بردمید

دگر روز چون گشت روشن جهان
درفش شب تیره شد در نهان
و به همان ترتیب درفش ایران را مظهر روشنی دانسته و می‌گوید:

یکی زرد خورشید پیکر درفش
سرش ماه زرین، غلافش بنفش
پروفسور اوسکاریان که آشنایی بسیاری با پیشینه‌ی تاریخی ایران دارد در نخستین شماره روزنامه کاوه مطالبی در چگونگی شکل درفش کاویان دارد:

«در حفاری‌های ناحیه fauno Casadel «کازادل فاونو» واقع در بمبئی یک مجلس منقوش از موزاییک را در حفاری‌های مربوط به آن شهر بلازده و در یکی از تالارهای زیر خاکسترهای آتش‌فشانی وزو بیرون آورده که نشان‌دهنده جنگ اسکندر و دارا «داریوش سوم» است. در این تصویر درفش ایران به صورت صفحه‌ای چهارگوشه و مرکب از چهار مثلث در هیأت چلیپایی «خورشید آریایی» و به رنگ قرمز مایل به قهوه‌ای (شاید در اصل ارغوانی) ترسیم شده، در وسط آن نیز تصویر عقابی زرین (احتمالاً دوخته شده به زر) دیده می‌شود که بر نیزه‌ای آویخته است و دارای شراپه‌های آویخته و چلیپایی مایل است و همان مشخصاتی را دارد که فردوسی از درفش کاویان داده است. ۷

جالب است که مرحوم پروفسور پوپ هم در کتاب هنرهای ایران ۸ تصاویری را که درباره درفش ایرانیان ارائه داده کاملاً با اظهارات پروفسور اوسکاریان منطبق است:

درموزه لوور پاریس هم جامی نگهداری می‌شود که در آن یک نفر یونانی در نبرد با پرچمدار ایرانی را در حالی نشان می‌دهد که سرباز ایرانی بر زمین افتاده اما پرچم را افراشته نگاهداشته است. چنین تصور می‌رود که سازنده یونانی جام به نبرد اسکندر و داریوش سوم نظر داشته است.

از بررسی موارد یاد شده می‌توان دریافت که درفش ایرانیان:

الف - مربعی شکل بوده است.

ب: پرچم به وسیله چهار مثلث که از ناحیه رأس به صورت متقابل قرار گرفته‌اند و معرف نقوش چلیپایی مورب است.

ج: در متن پرچم، چلیپای خورشید آریایی به صورت نماد نور و روشنائی و زندگی تصویر شده است.

بدیهی است پس از دوره‌های هخامنشی در دوره پارتیان نماد علم و درفش کاویانی را می‌توان بر سکه باقیمانده از گودرز اشکانی دید که چهار بازوی چلیپایی آن با تغییراتی، نمایش‌دهنده تهدید

عَلَمٌ تجلی هویت ملی و مذهبی ایرانیان

دکتر محمدمهدی هراتی

«عَلَمٌ» به فتح عین و لام، در غالب فرهنگ‌ها و لغتنامه‌ها به معنی: «درفش»، «بیرق»، «پرچم»، «رایت» و «لوا» است؛ اما در «مقتهی الارب» به معنی چیره شدن و در «اقرب الموارد» به مفهوم «آنچه در احاطه آسمان باشد» آمده، همچنین در فرهنگ «ناظم‌الاطباء» با عبارت «و نیز آنچه بدان هر چیزی راه یابند» نقل شده و در معانی دیگری هم نظیر «نشانه» و «مهتر قوم» ذکر به میان آمده است. اما موردنظر این حقیر همان معانی و نشانه‌هایی است که بیانگر پیروزی و چیرگی و استقلال ملی و دینی و هویت است که مظهر جاودانگی ملت‌ها در طول تاریخ به شمار می‌رود.

در فرهنگ ما، عَلَمٌ و پرچم، دو نشانه‌ی هویتی است که نمایندگی و قلمرو معینی را دارد که گاهی رنگ دینی به خود می‌گیرد و گاه «رمز» قومی و خویشاوندی، که در هر دو صورت مظهر ماندگاری و پیروزی نیز هست چه در دوران ایران باستان و چه در دوره طلوع خورشید اسلام در سرزمین وحی و چه در بلاد مفتوح اسلامی، همواره پرچم یا علم و یا بیرق نشانه‌ای از «ابراز وجود» در همه نشیب و فرازهاست:

اهتزاز آن موجب تقویت روحیه ملی و سلحشوری و دینی و واژگونی آن ارمغانی جز شکست و تزلزل و از هم گسیختگی‌های رشته نظم را نداشته است.

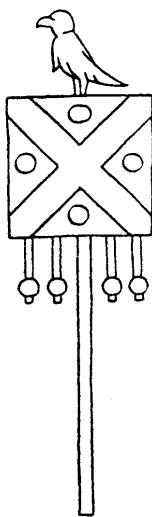
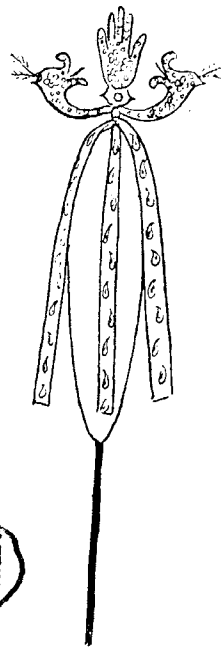
در این مختصر شاید بهتر آن است که به سوابق تاریخی و باورهای مردمی که از دیرباز، در سرزمین ما ریشه دوانیده‌اند پرداخته تا شاید بتوان به راز و رمز این «غنائی جاودانه» و چگونگی شکل‌گیری این نماد ملی و مذهبی و فرهنگی پی برد.

از درفش کاویانی تا عَلَمٌ و علامت:

بدون شک قدیمی‌ترین نام این نشانه هویتی، همان درفش



در فرهنگ ما، علم و پرچم، دو نشانه‌ی هویتی است که نمایندگی و قلمرو معینی را دارد که گاهی رنگ دینی به خود می‌گیرد و گاه «رمز» قومی و خویشاوندی، که در هر دو صورت مظهر ماندگاری و پیروزی نیز هست



عقاید

مذهبی بود و حتی در دوره‌های بعدی، نیز صوفیان و دیگر گروه‌های عرفانی برای خود، خانقاه و بیرقی با شرابه پشمی سیاه رنگ ساختند که کلاویخو سفیر اسپانیایی ۱۸ دربار تیمور در سفرنامه‌اش به آنها اشاره نموده است: «این درویشان در گردش شبانه‌روز، همواره با طبل کوچکی که دارند سرود می‌سرایند بر دروازه خانقاه آنان بیرقی با شرابه‌های پشمی سیاه آویخته است با هلالی که بر بالای آن است و پایین آن در یک ردیف به ترتیب شاخ آهو و بز و قوچ آویخته‌اند. ۱۹»

باید دانست که حرکت علم و علمداری در مراسم عزاداری در مشرق زمین سنتی دیرینه است چنانچه مولانا غیاث‌الدین نقاش در سفرنامه خویش به نام «روزنامه‌چه خواجه غیاث‌الدین نقاش ایلچی بایسنغر میرزا» که در عهد بایسنغر میرزا فرزند شاهرخ تیموری اتفاق افتاده از برگزاری مراسم عزاداری در ختن استفاده از «علمهای ملون» اشاره شده است که در تداول کلی تفاوت‌های کوچکی با رسوم ما دارد:

«از جمله بسیار علم‌ها و چوگان‌ها از کاغذ رنگین ساخته و نقاشی کرده بودند و تختی از کاغذ مقوی مقدار ده گز و بر آن تخت صورت آدمیان از کاغذ و صورت اسپان و اشتران بزرگی مجموع ملون... ۲۰»

ویژه

را به همراه فرمان می‌فرستادند و آن را «منشور خلیفه» نام‌گذاری کرده بودند و غالباً منشور خلیفه به همراه خلعت و هدایا و «لوا» بود که در تاریخ بیهقی و دیگر منابع به برخی از این‌گونه مناشیر اشاره شده است: «عمرو را وعده‌ها کردند که بازگردد و به نیشابور بیاشد تا «منشور و عهد و لوا» آنجا به او رسد. اما رسول چون به نیشابور آمد با دو خادم و دو خلعت و کرامات و «لوا» و «عهد» آوردند هفتصد هزار درم در کار ایشان باشد.» ۱۴

- «امیرالمؤمنین القادر بالله وی را «خلعت و عهد و لوا» فرستاد: «بیمین‌الدوله» و «زین‌الملة» ۱۵ - امیر بیوسید و کلاه برداشت و برسر نهاد و «لوا» بر دست راستش ۱۶

- و فخرالدین اسعد گرگانی نیز به نمونه دیگری از همین مناشیر (که درباره ابوطالب طغرل بیگ است) اشاره دارد:

از آن پس آمدش منشور و خلعت لوی پادشاهی از خلیفت ۱۷ که با اوج‌گیری نهضت‌های استقلال‌طلبی ایرانیان، از این دلبستگی به مناشیر و لوای خلفاء کاسته شد و هر یک از این فرمانروایان که به حکومت ملی و مستقل خود دست یافتند برای خویش بیرقی ساختند و بر آن نقش و نگاری افزودند تا مشخص‌کننده هویت خویش باشند نکته بسیار جالب در این انتخاب‌ها این است که انتخاب رنگ زمینه‌های پرچم‌ها، همچنان تحت‌تأثیر

خانم آن ماری شیمل هم درباره سنت‌های علم‌داری و حرکت علم‌ها می‌نویسند: «در سال ۱۹۶۱ به هندوستان و ایالت سند سفر کردم در شهرک راتودرو Ratodera دیرک بلندی را باپرچم‌های فراوان دیدم که باید آن را علمی نمادین از تنهایی بی‌آرام شهدای کربلا دانست، دسته‌های سینه‌زنی همراه «علم‌ها پیشاپیش» به سوی امام‌واره‌ها در حرکت بودند...» در شهرهای لکنه‌و - دهلی، مدرس و کلکته و سایر نقاط هند مراسم عزاداری شهیدان کربلا توسط شیعیان و برادران حنفی و صوفیان برگزار بود و آنان علم را نشانه لشکر امام حسین علیه‌السلام می‌دانند و از فیل و شتر و اسب برای حمل علم‌ها و بیرق‌های سیاه و «علامت‌ها» استفاده می‌شود بیرق‌ها توسط «جلوداران» دسته‌های عزاداری در دست مردم بود

مارهای ضحاک و حاکمیت استبداد است و نقش دو اژدها و خورشید و ماه را نشان می‌دهد: و شاید این تصویر تنها بازمانده تصویری دوره پارتیان است که بعداً در دوره قاجار به عنوان پرچم سلطنتی ناصرالدین شاه مورداستفاده قرار گرفته است که با طرح کلی نشانه‌ها و علم‌های رایج در میان تات‌ها و کردان شمال خراسان و مازندران و گیلان منطبق است. اما داستان اسارت پرچم‌های رومیان توسط سورنا سردار بزرگ پارتیان در نبرد با کراسوس سردار رومی، نمایانگر ارزش‌ها و اعتبار پرچم‌ها در دوره پارتیان است:

«سورنا سردار بزرگ پارتیان در محلی بنام کاره (حران) ضمن شکست ارتش روم، کراسوس و فرزندش پوبلیوس را نابود کرد و پرچم‌های عقاب‌دار آنان را به نشانه فتح و پیروزی به ایران آورد.» ۹ پس از این فتح، هر یک از امپراطوران روم از جمله «ژولیوس سزار» قیصر معروف روم، همواره در پی فرصت جبران شکست و آزادی پرچم‌ها بودند و حتی پس از قتل ژولیوس سزار، آنتونیوس سردار دیگر رومی، نمایندگانی را نزد فرهاد چهارم فرستاد و درخواست اسارت پرچم‌ها و اسیران را نمود که مورد قبول واقع نشد. بعداً در اثر تمهید و توطئه «اکتایوس آگوست» قیصر روم، توانست با سوءاستفاده از برخی اختلافات داخلی ایران تیرداد فرزند فرهاد چهارم را ربوده و سپس به نشانه «حسن نیت» به ایران پس فرستاده و از فرهاد اشکانی خواست که در مقابل اسارت تیرداد، پرچم‌های رومیان را بازگرداند زیرا رومیان بعد از حادثه اسارت پرچم‌ها، حاضر به برگزاری جشن و شادمانی نیستند و همه در بازگرفتن پرچم‌ها اصرار می‌ورزند. لازم به یادآوری است که قیصر مذکور، تیرداد را به همراه هدایای بسیار و از جمله کنیز بسیار زیبا به نام «موزا» به ایران فرستاد و باید اشاره کنم که اعزام «موزا» نخستین تجربه از توطئه و کژرفتاری‌های محیلانه بیگانگان در نفوذ به اندرون درباریان ایران است که در دوره‌های مختلف تاریخی به اشکال دیگری هم اجرا شده است و بیانگر واقعیت تلخی است که دشمن هر وقت نتواند در عرصه نبردهای شرافتمندانه، امتیاز کسب نماید از طرق دیگری وارد عمل می‌شود. در همین واقعه کنیز ارسالی به قدری در شاه نفوذ می‌کند که بعداً به همسری او درمی‌آید و به نامش هم سکه زده می‌شود و کم‌کم در اخذ تصمیم‌های فرهاد چهارم و مذاکرات وی، نفوذی زشت و بدسرنجام پیدا می‌کند و پرچم‌های رومیان را از ضلالتی ۲۰ ساله‌رهایی می‌بخشد. گفتنی است در موزه ایران باستان یک مجسمه زیبا و کوچک از چهره «ملکه موزا» همسر فرهاد چهارم باقی است که حکایتگر ماجرای نفوذ این جاسوسه به اعماق مراکز تصمیم‌گیری حکومتی ایران در آن دوره با

عظمت است. گفتنی است که قیصر مذکور در یادداشت‌های روزانه‌اش «استرداد پرچم‌ها» را یکی از مفاخر خود به‌شمار آورده و به یاد آن نشانی طلایی تهیه کرد که در یک روی آن پیکره‌ای از سربازان اشکانی را نشان می‌داد که زانو بر زمین زده و پرچم‌ها را به قیصر می‌دهند!!

در حالی که هوراس Horace شاعر رومی همعصر آگوستوس همواره در اشعار خود به ترس و نگرانی رومیان از خاوران ایران اشارت داشته است: «تا وقتی آگوستوس زنده است چه کس از پارت‌ها بیم خواهد داشت؟!» ۱۰

در دوره ساسانیان نیز درفش کلویانی بیرق رسمی ایرانیان بود که در جنگ بین اعراب و ایرانیان به دست مسلمانان افتاد و گوهرهای آن برداشته شد و پوست آن را هم در آتش سوختند. در صفحه ۲۳ تاریخ تمدن ساسانی به نقل از یک گزارش سپاه ساسانی آمده است: «متجق‌های بسیار را با بیرق‌های فراوان تزئین کرده‌اند...»

از بررسی حجاری‌های دوره ساسانی می‌توان پی برد که پیکره بیرق این دوره همانند دوره هخامنشیان صفحه‌ای چهارقسمتی با چلیپای مایل است که از آن شریب‌ای آویخته و هرکدام به دایره منتهی می‌شده‌اند و گاهی هم در بخش بالای آن نیمرخ شاهینی با بال‌های بسته دیده می‌شده است. لازم به یادآوری است که در موزه آرمنیاژ یک نمونه از طرح درفش ساسانیان به نام درفش آربران نگهداری می‌شود که کاملاً متفاوت با شرح فوق می‌باشد که تصویر آن را پوپ در کتابش ارائه داده است:

عَلَمٌ دَر دُرُوانِ اسلَامی - رایت احمدی...
قبل از ظهور اسلام «پرده‌داری» یکی از مناصب بزرگ قریش بود. پرده‌داری را باید نوعی کلیدداری یا پرچم‌داری دانست. در زمان پیامبر اسلام (ص)، پرچم را «لوا» و «رایت» می‌گفتند و مورخان به آن حضرت بیرقی را منسوب داشته‌اند، برخی رنگ آن را سفید و بعضی سیاه ذکر کرده‌اند و عده‌ای هم نوشته‌اند آن حضرت دو بیرق داشته‌اند یکی سیاه به نام عقاب و دیگری سفید از چادر عایشه، که برخی بیرق سیاه را از چادر عایشه دانسته‌اند. ۱۱

در کتاب «نبردهای محمد ص» آمده است: «وقتی حضرت محمد ص برای فتح مکه عازم شدند لشکر آن حضرت دارای پرچمی به رنگ سبز بوده است و پرچمداری لشکر را سعد عباده برعهده داشت» ۱۲ در ترجمه تاریخ یمنی، علم را «رایت اسلام»، علم اسلام و بیرق اسلامی نامیده‌اند و برخی دیگر نیز آن را «رایت احمدی» رایت دین و بیرق دین هم گفته‌اند.

در لغتنامه دهخدا، رایت «عَلَمی بزرگ» گفته شده و آن را از «لوا» بلندتر و بزرگتر دانسته‌اند

فردوسی هم آن را «علم سیاه» آورده است:

یکی رایتی اژدها پیکرش
به خورشید رخشان رسیده سرش
سوی رایت او بیفکند چشم
برآشفست چون شیر غرآن بخشم

در دوره خلفای اموی رنگ علم‌ها سرخ بود و در عهد عباسیان «لوا سیاه» برمی‌افراشتند که نتیجه قیام ابومسلم خراسانی و یادگار سپاه‌جامگان او بوده است. در مقابل آنان، علویان بیرق سفید برافراشتند و بعد شیعیان علم سبز برافراختند و از عهد مأمون عباسی، «علم سیاه» آنان به بیرق سبز تبدیل شد که بیهقی در تاریخ خود به آن اشارت دارد: «که چون حضرت رضا علیه‌السلام را ولیعهد خود نمود بیرق‌های سیاه را بینداخت و آنها را به رنگ سبز درآورد.» ۱۳

در پایان سده چهارم هجری، خلفا و پادشاهان هر کدام، صاحب دو بیرق بودند آن را که رنگ سیاه بود «رایت» و آن را که سفید بود «لوا» می‌گفتند، از همین دوره است که علاوه بر حضور رنگ در علم‌ها، نوشتن آیاتی از قرآن کریم و ترسیم نقش و تصویر رواج پیدا کرد و معانی خاص به خود گرفت چنان که ناصر خسرو در مدح خلیفه فاطمی «المُستنصر بالله» می‌گوید:

رایت شاهان راه، صورت، شیر است و پلنگ
بر سر رایت «صورت فتح» و ظفر است
در دوران اسلامی علم و علمداری از اهمیت فراوان برخوردار است؛ علم‌ها را بسیار بلند و سنگین می‌ساختند و علمدارها و پرچمداران از اعتبار و احترام بسیار زیادی برخوردار بودند و غالباً از بین پهلوانان و جوانان بسیار برومند که سجایای اخلاقی و اعتبار اجتماعی و مورد اعتماد عموم بودند انتخاب می‌گردیدند و احکامی به نام آنها صادر و از مزایا و حقوق خاصی برخوردار می‌شدند. منصب علمداری نیز در خاندان آنان موروثی بود که امروز هم می‌توان بقایای آن را در اقصی نقاط کشور مشاهده نمود. آداب مختلف «علم‌گردانی» و علمداری و علم بستن و علم بردن. علم زدن و علم بخشیدن و علم بخش و علم باز و علم بازی و علم به دست و علم خوانی و طبل علم‌زدن و علم انداختن و علم شدن و علم بر بام زدن، علم کشیدن و انواع علم‌زدن‌ها همچون «علم عبد» و علم معکوس و علم مرده و میرعلم، میرعلمدار و صاحب علم و... هر یک حکایتی ناگفته از جایگاه و حرمت علم و علمداری است. در همان دوره عباسیان، خلفا کم‌کم افزونی تعداد بیرق‌ها و بلندی و سنگینی آن را نشانه نیرومندی و عظمت خود دانستند و در نتیجه بر بلندی و وزن و شماره «علم‌های خود افزودند» و تا آنجا پیش رفتند که هنگام تعیین فرمانروایان و حکام برای سرزمین‌های تحت حاکمیت خود، برای آنان «علم

تداعی گردان‌های امروزی تشکیل‌دهنده دسته‌های بزرگتری از تقسیمات لشگری را می‌نماید. اصطلاح بسیار نادرستی که درباره این مجموعه در بعضی محافل طرح شده و آن را ملهم از صلیب دانسته‌اند نادرست و متکی به هیچ‌گونه سند و سابقه‌ای نیست و در همین‌جا باید بگوییم که صلیب خود ملهم از چلیپا و چلیپ است که حرف «چ» آن در زبان عربی تبدیل به «ص» گردیده و همان خورشید آریایی است که نوع گردان آن را هم نازی‌های آلمان تحریف و تبدیل به علامت اس‌اس نموده بودند بدیهی است از نماد و نقش «گردان خورشید آریایی» در آثار قبل از اسلام آریاییان در ایران فراوان باقیمانده است. بنابراین «علامت» نمونه‌ای از انواع تحول یافته چلیپاست که چلیپا هم از طمغا و توتم‌های باستانی ایرانی و بازمانده همان «نماد آریاییان و نشان یکتاپرستی» است که برخی آن را «رایت» هم گفته‌اند به بیان دیگر «علامت» امروزی ترکیبی از مجموعه‌هایی از زبانه‌های فولاد فلزی، چوبی یا پارچه‌ای است که هرکدام از اجزاء آن معرف دوره‌ای خاص است: زبانه‌ها و تیغه‌های فلزی آن، ترکیبی از «علم» پارتیان اشکانی است که به شکل سروی فولادی سر به آسمان کشیده و اژدهای طلایی دوطرفه آن، اشاره به مارهای طمغ‌ضحاکیان است که همواره سرو آزادگان را تهدید می‌نماید پوشال‌ها و ترمه‌های آویخته آن، تحول آن شرابه‌های درفش کاویانی بیان می‌کند و محور چوبی یا آهنی آن نیز سمبل وحدت است زیرا هر یک از شال‌ها و ترمه‌ها سمبل یکی از فوج‌های لشگر نیز می‌باشد. سایر اجزای فلزی در فاصله‌ها شامل حجم‌هایی مکعبی به نشانه کعبه، عماری‌ها و امام‌واره‌ها و مشاهد قدسی است که در کنار آنها پرندگان بهشتی قرینه‌سازی شده‌اند و اصول قرینه‌سازی آنها نسبت به فاصله زبانی میانی، به گونه‌ای متعادل است که به طور هماهنگ به تدریج کوچک‌تر می‌شوند کبوتران فولادی و تندیس‌های طاووس، فیل و شیر و غزال هرکدام بیانگر بیکار ابدی عدل و ظلم و نور و ظلمت است همان‌گونه که فخرالدین اسعد گرگانی در ویس و رامین خود توصیف این نبرد ازلی را نموده:

هوا چون بیشهٔ دود بد یکسر

ز ببر و شیر و گرگ و پیل‌بیکر

چو سروستان شده دشت از درخشان

چو دیبای درخشان، مه درخشان

فراز هر یکی، زرین یکی مرغ

عقاب و باز با طاووس و سیمرغ

به زیر «باز» در شیر نکورنگ

تو گفتی شیر دارد «باز» در چنگ ۲۳

همان‌گونه که خاقانی هوشیارانه می‌گوید:

دست آهنگر مرا در مار ضحاک کشید

گنج فریدون چه سود اندر دل دانای من

علاوه بر مواردی که اشاره شد در روی هر یک از زبانه‌ها و تیغه کتیبه‌های خوشنویسی به خطوط نسخ و ثلث مزین به انواع ترنج‌ها و سرترنج‌های تزئینی و موزون طلاکوبی دیده می‌شود که در تقدیس نهضت حسینی است گاهی بر روی تندیس‌ها و حجم‌ها علاوه بر تزئینات فولادکوبی و طلاکوبی اشعار و نگاره‌های اسلیمی مفاهیمی دیگر را به همراه دارند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

- کبوتران مظهر معصومیت بهشتی شهدای کربلا هستند و کبوتران فولادی علامت عطر شهادت و مقاومت راسخ آنها را بیان می‌کنند.

- شیر: مظهر شجاعت و نگهبانی و صورت فتح ۲۴ است و یادآور شجاعت‌های «اسدالله الغالب» و میرعلمدار فرزند برومند حیدر کرار است از روز عاشورا تا روز سیزدهم محرم، شیری محافظت و نگهبانی از پیکرهای شهیدان را عهده‌دار می‌شود و طایفه «بنی اسد» که از ایرانیان دوستدار اهل بیت بودند دفن پیکرها را انجام دادند که سمبل همه این باورها را در پیکره شیر پولادین علامت می‌توان شناخت.

- اسب و شتر در این پیکار به همراه قهرمانان کربلا یاور آنان بودند که حماسه ذوالجناح نمونه‌ای از آن است و شتر هم یادآور «انتقال اسیران کربلا» به کوفه است.

- پیل مظهر قدرت و مکعب‌های فولادین یادمان عماری‌ها، امام‌واره‌ها - کعبه و مزار شهدای کربلاست.

- تبر مظهر قدرت مبارزه است و مکعب‌های مزین به تبر حکایت از مبارزات شیعی و خانقاهی دارد همان‌گونه که امروز هم نقش نمادین تبر در اماکن خانقاهی از حرمتی خاص برخوردار است.

- شمشیر و خنجر هم سمبل مبارزه و شجاعت است و شیر شمشیر در دست نیز سمبل رشادت‌های حضرت ابوالفضل است همان‌گونه که نام‌های عباس و اصطلان و اسد نیز ارتباطی کلی با این موضوع دارد.

- طاووس سمبل وسوسه‌های زشتی و زیبایی و پره‌های طاووس و شترمرغ هم مؤید همین مضامین است.

- غزال و آهو بیشتر در علم‌های خراسان دیده می‌شده که یادآور شهادت حضرت امام رضا علیه‌السلام است.

- مرغ رخ همان اسب براق است که حضرت پیامبر (ص) سوار بر آن به معراج عروج فرمودند.

- اژدها سمبل همان نبرد نیکی و بدی با آزادگی است.

- طراحی کلی زبانه‌ها و تیغه‌های سروی شکل حکایتگر «سیر الی الله» است و آن را علامت کلی و اصلی می‌دانند و به آن تمسک بسته می‌جویند همچنانکه نمونه‌هایی از این

«حرمت معنوی» به صورت مکتوب باقی است: در جنگ و سفر، زد و سایه جدا مباد از سایه علامت و از سایه همای و نظامی گنجوی نیز در همین باره می‌فرماید:

خورشید درفش ده زبانه

چون صبح دمیده ده نشانه

عَلَم و کُتَل

نوعی علم که قسمت فوقانی آن را با پارچه‌ای شبیه به پیراهن بدون آستین می‌پوشاند که سمبلی از پیکر و کفن‌های تنه‌ای بی دست و پای شهیدان کربلاست.

در خراسان انواعی از کتل دیده می‌شود که همراه علامت و بیرق در مراسم عزاداری یا در بین سینه‌زنان و زنجیرزنان حرکت داده می‌شود که در رأس تیرک میانی آن سمبلی از دست بریده نصب می‌شود و در ظهر عاشورا به هنگام برگشتن عزاداران به حسینیه و تکایا، آن سمبل‌ها را به طور وارونه و آویزان نشان می‌دهند.

عَلَم نخل: نخل عزا، یکی از بزرگترین و سنگین‌ترین نمادهای عاشوراست که بیشتر در نواحی مرکزی ایران رواج دارد و برخی آن را نوعی علامت می‌دانند و بعضی آن را «عماری» و به نشانه سمبل اسارت خاندان اهل بیت امام شهیدان گفته‌اند: مرحوم دهخدا هم با در نظر گرفتن همان تعبیر آن را «حجله» نامیده است. در جنوب خراسان هم به نوعی «نخل» مسقف و شیروانی حجله می‌گویند.

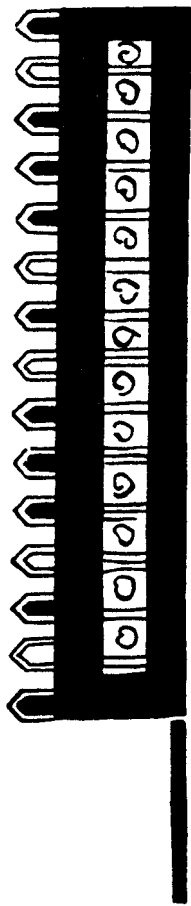
در هندوستان، شیعیان، و برادران حنفی و دوستداران حماسه حسینی از جمله برهن‌های موهیال ۲۵ در روز عاشورا نخل‌های عظیم و باشکوهی را در پیشاپیش دسته‌های عزاداری به حرکت درمی‌آورند عظمت نخل‌ها به حدی است که برای حمل آنها از فیل استفاده می‌شود.

عَلَم نخل: نماد «سرو» است که در حاشیه کویر ایران پیشینه‌ای دیرینه دارد. و هر نخل از دو بته‌جقه ساده تشکیل شده که بوسیله مجموعه‌ای از تیرک‌های چوبی افقی به یکدیگر محکم شده‌اند که به انواع شال‌های ابریشمین، آینه و چراغ آراسته است در تداول عمومی، این نخل نوعی تابوت عظیم است که بیانگر مصائب عاشوراییان است بعضی هم آن را «عماری» نامیده‌اند:

ز رقع‌های عزیزان، شوم مرقع‌پوش

چو نخل پیش عماری به کوچه و بازار

لازم به یادآوری است در بعضی نقاط نخل را به گل و سبزه نیز مزین می‌کنند و چند نفر از مردان قوی آن را بر دوش می‌گیرند و به محل برگزاری مراسم می‌برند که یادآور همت «طایفه بنی اسد» در تشییع پیکرهای شهدای کربلا بر روی برگ‌ها و تنهٔ درختان نخل در روز سیزدهم



لوا، بیرق، رایت، علم، کُتل، علامت (علامات)، پرچم علامت، نخل، شاخ شمشاد و درفش و جریده اسامی مختلف از علم و صور گوناگون آن است که کمتر از نظرشناختی و وجوه تفاوتی آنها مورد بررسی قرار گرفته است که حقیر در این مقاله اطلاعات و دستاوردهای تازه‌ای را براساس تحقیقات و مطالعات شخصی ارائه می‌کند:

علم: قدیمی‌ترین نمونه تصویری به دست آمده مربوط به طراحی و شکل کلی آن است که در محراب مسجد اُردان در نزدیک واقع است که احتمالاً به قرون پنجم و ششم هجری تعلق دارد و شاید این تنها تصویر داخل محراب و تنها تصویر علم از روزگاران گذشته باشد که برای ما باقی مانده است. این علم که در داخل طاقنمای محرابی قرار دارد از سه زبانه پارچه‌ای تشکیل شده که بر روی هر کدام به خط کوفی آیاتی از قرآن کریم را نقش کرده‌اند و انتهای زبانه در حال اهتزاز است تعداد زبانه‌ها سه و کتیبه‌های پارچه پنج قسمت است که مجموعاً مستطیل بزرگی را تشکیل می‌دهند که تا امروز به عنوان بخش اصلی علم‌های پارچه‌ای موجودیت خود را حفظ کرده و همین‌طور حضور نقش خط را همراه داشته است. دسته علم در علم‌های در حال اهتزاز عبارتست از تیرکی مستحکم که منتهی به قبه، هلال و پنجه است اما در علم مسجد اُردان شبیه سر گلدسته مناره است گفتنی است در حال حاضر نوعی علم مستطیلی با دو دسته با نقش تصویر از شمایل و یا خطوط و آیات به عنوان علم «جلودار» در پیشاپیش عزاداران و هیأت‌ها دیده می‌شود که بیشتر مربوط به معرفی گروه‌های عزاداران و حسینیه‌ها است.

علامت و علامات

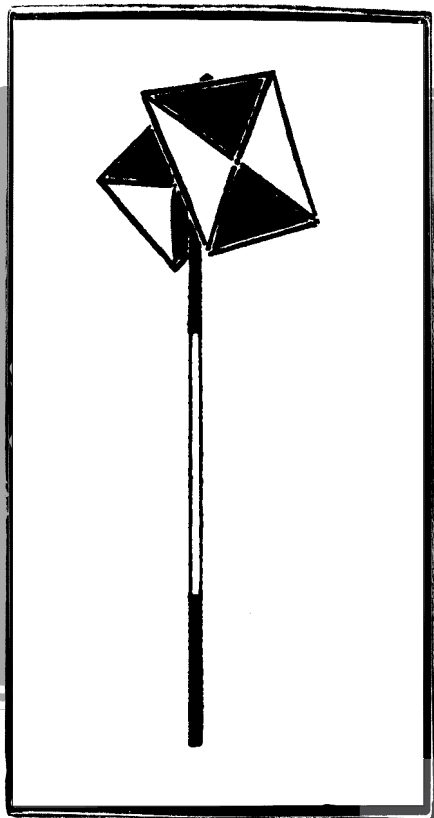
علامت در لغت به معنی نشان است که ناظم‌الاطبا در فرهنگ خود آن را «علامت» ذکر کرده که بعضی هم آن را «علم لشکر» یا علم افواج گفته‌اند و مراد از آن نشانه‌ای از مجموعه علم‌های هر یک از فوج‌های لشگری است که

گوناگون اعم از دست‌های عزیزانی که بر دشت سینه‌ها، داغ دلدادگی‌های کاروانیان - عاشورا را در هر محرم تر و تازه می‌کنند و یا آنان که با شیون زنجیرها و نوحه‌ها و ضرباهنگ دست‌ها یا با آوای سنج‌ها و طبل‌ها و اهتزاز علم‌ها و سیلاب اشک‌های سوزان همه جانفشانی‌ها را ارج می‌نهند و همه ساله با برگزاری سوگواری‌ای عظیم تجدید عهدی ازلی، برای برقراری عدالت و شکست ظلم ضحاکیان و پیروزی خون بر شمشیر دارند... و اگر امروز و هر روز در کوچه‌های شهرهایمان سایه‌پوشان علم بر دوش را در کنار نواخوانی‌های سرود شهادت، می‌بینی که در تجلیل «عدالت‌خواهی‌های آن حماسه‌سازان دشت خون و سرفرازی، کوچه‌های شهر را تبدیل به شریان‌های تاریخ نموده‌اند و «اهتزاز علم‌ها» را به درازنای تاریخی پیوند زده‌اند تا سلحشوری‌های آرش و کاوه آهنگر را تداعی کند که در غبار تاریخ و ابهام ایام گم شده‌اند... و بعد سلمان فارسی را می‌بینی که در سایه «لوا» خرد محمدی، به «رایت بیداری احمدی» می‌پیوندد و بعد هم ایرانیان پاک‌سرشت را... به بیانی دیگر «تموج علم حسینی» ادامه عدالت‌خواهی علی مرتضی است که فرزندانش «سیدالشهداء (ع)» و «میر علمدارند» و حضرت زینب علیهاسلام، بیانش یادآور کلام حیدر کرار است...

نام‌های مختلف علم در دوران اسلامی

و دسته‌های نقره‌زن بعد از آنها...» ۲۱
«گرتروید بل» که در بهار ۱۸۹۲ میلادی از هند بازدید داشته از «مردان علمدار» دهکده‌ای سخن می‌گوید که علم‌های بلندی را حمل می‌کرده‌اند که متشکل از میله‌هایی بلند بوده‌اند و در بخش فوقانی آنها، مهرها و پارچه‌ها و نوارهای ابریشمین رنگارنگ نصب شده بود و در بالای میله هر پرچم، پنجه‌ای نمادین از طلا یا نقره را نصب کرده بودند که «نماد پنجه آفتاب» و دستان بریده «ماه بنی‌هاشم» است. ۲۲

بدون شک در ایران امروز هم «علم‌ها» مظهر حماسه جاویدان نهضت عاشورا است. انواع علم‌های گوناگون در پهن دشت ایران، مظهر و نشانه مقدس و ارجمندی از عدالت‌خواهی حضرت امام حسین (ع) است که تنها مقتدای آزادی و حق‌پرستی بشر زمینی است که چشم افلاکیان تاکنون بر عرصه خونین آن، همچنان حیران است... به بیان دیگر پرچم، بیرق و علم علامت و لوا و جریده و انواع علم‌های دیگری که در هر یک از نقاط این پهن دشت و به صور مختلف، صلاهی آن نهضت عظیم را گرامی داشته و به اشکال



علم نمودن: آماده کردن علم.
علم بَر: آنکس که علم را حمل
می‌کند، حامل علم.
علم بردار: حامل علم.
نی نی به روز عیدی و روز دعاش
هست

کیخسرو آبدار و سکندر علم برش
خاقانی

علم برداشتن: برگرفتن علم، حمل
علم، میدان گرفتن، کنایه از عزاداری و
سوگواری.

پیش از آن دم که بسوزد ز وفاداریها
شمع در ماتم پروانه، علم بردارد
سالک یزدی

علم بستن: کنایه از نصب کردن علم
است. حمل علم. برگرفتن علم و نیز کنایه
از عزاداری:

ز زیر چتر سیاه آید آفتاب بلند
علم به کنگر نیلی حصار بر بندد
میرخسرو از آندراج

علم بردن: حمل علم، نقل و انتقال آن از
محلّی به جای دیگر.

علم بخش: آن کس که علم و درفش و اختر
بخشد که معمولاً همراه بافرمان حکومت
سرزمینی بوده است و نیز کنایه از تقسیم غنایم
جنگی که معمولاً به سپاهیی که در زیر علم
حاضر باشند داده می‌شده است.

علم باز: مردی که علم را در تکایا بر پیشانی و
زنخدان و دندان و امثالهم نگاه می‌دارد و با آن
نوعی مسابقه همراه با نمایش اجراء می‌کند و در
ایام اعیاد مذهبی و عید نوروز نیز علمبازان،
علم بازی کنند.

علم بازی: نوعی مسابقه و نمایش و نیز
جماعتی که در معرکه و هنگامه، علم بازی کنند و
آن چنان است که علم‌های گران بر دوش کشیده و
به زور و قوت بازو، علم به هوا اندازند و نگذارند که
بر زمین رسد. ر. ک: علم باز

بر خاک عاشقان، نه شگفت است شاخ گل
گُلگل، ز خون گشته علم‌های تربت است.
خواجه آصفی

علم به دست: علمدار، در نسخ خطی کهن از
جمله خواجه آصفی مقامات حربی، تصاویری از
«سواران علم به دست» دیده می‌شوند که در حال
نقاره زنی و کرنوازی می‌باشند.

گفتنی است این گونه تصاویر خیر از آداب و
رسوم خاصی می‌دهند که در سوگ بزرگان انجام

می‌شده است بدین گونه که سوگ پادشاهان و
بزرگان پس از نواختن آخرین نوبت نقاره به نام
فرد فوت شده، پوست آن نقاره را پاره می‌کردند و
یا «طبل نقاره» مذکور را واژگون ساخته و گلیمی بر
آن می‌انداختند و همراه با علم و تابوت حمل
می‌کردند چنان که انوری گوید:

موافقان تو بر بام چرخ برده علم
مخالفان تراء طبل مانده زیر گلیم

و این چنین است که در بعضی از نقاط کشور
در مراسم و عزاداری عاشورا، همراه علم به‌دستان از
طبل و اسبان نوبت و نقاره استفاده می‌شود. گفتنی
است در خراسان هنوز هم نوبت نوازی بر اسبان و
اشتران باقی است همچنان که در هند و پاکستان
هم هنوز علم به‌دستان و نقاره زنی و «طبالی»
مرسوم است.

علم خوان: آن کس که در جمع یاران اطراف
علم، به خواندن نوحه و اشعار و نوحه‌گری
می‌پردازد.

علم و طبل: برافراشتن علم همراه با طبل و
نقاره باشد.

علم انداختن: علم افکندن، کنایه از عاجز
شدن و قبول شکست نمودن و نیز روی گرداندن
لشگر از مصاف را گویند.

علم به خون تازه کردن: علم چرب کردن در
جنگ‌ها. و آن به این صورت بوده است که گهگاه
به هنگام رویارویی با دشمن یا شیخون، چند نفر
از لشگر خصم را به دست آورده و در پای علم
خودی، آنان را گردن می‌زدند و از خون مقتول
باصطلاح علم را چرب می‌کردند و آن را شگون

ظفر می‌دانستند!!

بخون خویش «علم چرب» کرده‌ایم چو شمع
که خود نخست ز خصمان بخود اسیر شدیم

محمدقلی سلیم

نیست در دامن این دشت، شکاری صائب
که علم چرب کند آه سحرگاهی ما

میرزا صائب

علم آستین: آستین گشاد، نوعی آستین پهن
که افتادگی پارچه و پهنای آن به مثابه علم است
بعضی هم آنرا «طرز آستین» گفته‌اند.

پیرایه گلو، بود از دست دوست تیغ
و آن خون کزرو چکد، علم آستین بود

امیرخسرو

علم بر بام زدن: کنایه از فاش کردن اسرار و
امری پنهان.

چون بیوشم راز، کاوردیم

طبل در کوچه و علم بر بام

علم بریا کردن: علم زدن و علم بریا شدن

علم خوان: خواننده مرثی در پشت علم
علامت و علم چپ و راست که بعضی آنرا
«خواننده علم» گفته‌اند.

علم شدن و علم کردن: معروف شدن، در
مقابل فردی ایستادن...

بجز از علی که آرد پرسی ابوالعجائب

که علم کند بعالم شهدای کربلا را

شهریار

دوات و قلم، مظهر دانشند

محرم سال ۶۱ هجری است و شاید نامگذاری این نماد هم برگرفته از همین واقعه است. در بعضی نقاط مراسم نخل گردانی را «تابوت گردانی» گفته‌اند و در بعضی منابع هم آن را «تابوت نخل» خوانده‌اند که بیانگر همان ارتباط مضمونی است.

ریشه‌یابی علم نخل و اصطلاحات آن: برای ریشه‌یابی علم نخل، ابتداء واژه‌ها و معانی باقیمانده از آن را بررسی می‌کنیم: نخل ماتم: نخل تابوت نخل ماتم می‌شود شمعی که بی‌پروانه شد برگ عشق حسن از دامان پاک عاشق است صائب تبریزی نخل عزا: نخل ماتم - نخل محرم که در عزاداری و عاشورا برآیند. صبح هر روز از صف مغرب برافرازد لوا تا فلک بندد به نخل خرمی نخل عزا شفیع - آندراج نخل تابوت: نخل محرم نخل محرم: نخل تابوت، نخل ماتم و نیز آرایشی بر تابوت نخل... نخل ماتم بستن: آراستن نخل عزا و نخل محرم، نخلبندی نخل آرا: آراینده نخل در محرم - آراینده خرمابن

نخل آرایی: عمل نخل آرا

نخل ایمن: نخل طور - نخله طور - نخل کلیم (ر. ک: نخل طور)

نخلبندی: آراینده نخل عزا و نیز نوعی تزئینات و ساختن گل و میوه از موم.

نخل پیرا: نخلبند

نخل پیوند: آنکس که «نخل عاشورا» را با هنرمندی بسازد.

نخل مریم: عبارت از نخلی خشک است که حضرت مریم علیه‌السلام در زمان تولد عیسی (ع) هنگام بی‌قراری از درد، در آن صحرا، به زیر آن پناه آورد و از برکت آن عقیقه درخت مذکور سبز شد (غیث‌اللغات)

به نامت که زد دست در شاخ خشک

که چون نخل مریم نیاورد بر

(مسعود سعد)

که درحقیقت مأخوذ از آیه مبارکه سوره مریم است: وَ هَیْزَى إِلَیْکَ یَجْذَعُ النَّخْلَةُ تَسَاقِطُ عَلَیْکَ رُطْبًا جَنِبًا - (قرآن مجید ۲۵/۱۹) ۲۶

نخله: لقب حضرت مسیح بن مریم علیهاالسلام است.

نخل طور: نخله‌ی طور - نخله‌ی کلیم:

درختی که موسی علیه‌السلام، در وادی ایمن و به حوالی کوه طور، تجلی انوار حق تعالی را بر آن شاهد بود، آن حضرت در وادی مقدس، آن را مشتعل دید و از آن نغمه «انی انالله» را شنید:

«طرائق الحقایق، ج ۳،

ص ۹: کرد تجلی ز

غیب بارقه نخل

طور...» یا ای سرت

سر انالله و سنان نخله

طور... (حجة الاسلام تبریزی)

نخل دار: اشاره به دار آویختن منصور حلاج:

«تن منصور چون کدو، بردار می‌پیچید (از

محمدقلی سلیم)

سرافرازان جهان در پیش ما، سر می‌نهند

تا چو «نخل دار» از خود برگ و بار افشانیم

(آندراج)

ریشه‌یابی علم، لوا، رایت و اصطلاحات مربوط

به آنها:

اصحاب قلم و شاعران در دیار ادب فارسی به مناسبت‌های مختلف از واژه علم و سایر الفاظ آن بهره گرفته و با بیانی هنرمندانه و ظریف چه بسیار نکته‌ها که گفته‌اند.

به بیان دیگر به مدد صنایع غنی ادبی، نکات بسیاری از این اسطوره جاودانی در کاخ بلند نظم و نثر پارسی، حضوری گسترده و عمیق دارد که بررسی دقیق‌تر آن مجال دیگر می‌خواهد که با همه گرانسنگی آن به واسطه محدودیت‌های موضوعی مقاله، نیم‌نگاهی گذرا بر آن خواهیم داشت:

بجز از علی، که آرد پسری ابوالعجایب

که علم کند به عالم شهدای کربلا را

مرحوم استاد شهریار

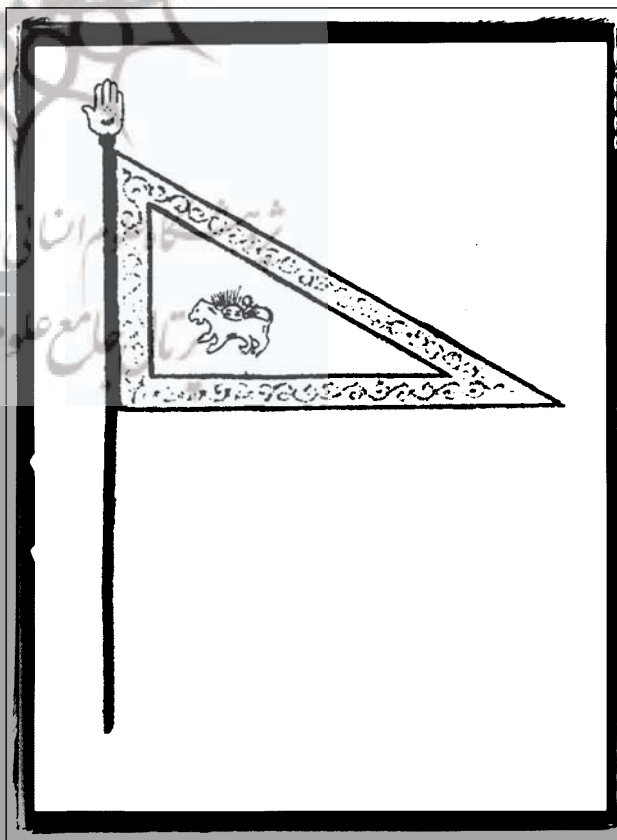
زین ایمنم که تیغ جدایی، علم کنی

هر قطره خونم از تو، جداگانه پر شده است

علم کردن: قدبرافراستن، قد راست کردن و

نیز برکشیدن تیغ از نیام و مانند آن - مشهور کردن

و مشهور شدن.



صاحب علم: علمدار: در بعضی از نقاط ایران هنوز هم منصب علمداری علم‌های محرم، در اختیار خاندانی معین یا فردی از خانواده است که جنبه موروثی دارد و پسر از پدر به ارث برده است آنان را «صاحب علم» و علمدار هم گفته‌اند که گاهی این منصب از آن مردمی خاص از اهالی یک شهر یا روستا می‌باشد. ر. ک: علمدار، علمدار محله، علم ده و علم آباد و...

علمدار: نام بخش یا روستا در شش منطقه مختلف کشور در شهرستان‌های: تربت حیدریه، بهبهان، مراغه، ملایر، مرند و نهاوند.

علمدار گرگر: نام روستاهایی در محدوده شهر جلفا واقع در آذربایجان غربی

علمدار ده: نام روستاهایی در محدوده شهرهای بابل و بخش چهاردانگه ساری.

علمدار: در شهرستان بهشهر.

علمداری: نام روستایی در مسجدسلیمان
علمده: علم ده: از روستاهای هرازیی امل
سرزمین آرش پهلوان نامی و اسطوره ایران‌خواهی و فدکاری)

علم‌کوه: نام کوهی و قلعه‌ای بلند در البرز.
علم‌آباد: نام بخش‌ها و روستاهایی در شهرهای: خرم‌آباد، بیرجند، مهاباد، رفسنجان و سیرجان.

علم فریدون: فریدون علم: درفش کاویانی:
خسرو جمشید جام، سام تهمتن حسام
خضر سکندر سپاه شده فریدون علم
خاقانی

علم‌کاویان: درفش کاویان:
جام را گنج فریدون خون‌بهاست
چون درفش کاویان بر کرد صبح
علم: و درباره علم در صفحه ۶۱۸ قاموس مقدس آمده است:

«این لفظ از دو کلمه عبرانی ترجمه شده یکی «نس» که به معنی چوبی است که بر زیر مشعل باشد و دیگر «جل» که به معنی علم و بیرق است و آن از جنس قماش ترتیب یافته و صورت بر آن نگارنده...»

نقل از لغتنامه دهخدا
علم بزرگ: علم لشگر: علامت که نشانه‌ی همه لشگریان باشد

عصمت علم: درفش کاویانی
نهر علم: نام روستایی از شهرستان آبادان که محصول آن خرما و حنا باشد.

تشبیهات علم: «خورشید» از تشبیهات علم است که با الفاظ «افروختن» و «زدن» و «بستن» همراه است مثال: علم افروختن - علم زدن - علم بستن...

پانویست‌ها:

- ۱- ر. ک: غیاث‌اللغة.
- ۲- در تداول عامه، کلمه بیرق را «بیدق» هم می‌گویند که بیشتر در خراسان معمول است.
- ۳- ر. ک: تخت‌سلیمان، علی‌اکبر سرفراز، انتشارات تاریخ و باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات تبریز، شهریور ۱۳۴۷، صفحه ۴۵.
- ۴- حدود ۵۰ سال قبل این فرش ضمن حفاریهای مقابر پازیریک در کوهستان آلتایی «سرزمین ختن» توسط پروفیسور رودنکو روسی کشف گردید.
- ۵- ارش: ارج از مقیاسات قدیم ایران است و اندازه آن از سر انگشت میانه دست تا زاویه آرنج است که تقریباً برابر با نیم متر امروز است.
- ۶- این واژه را بعد از اسلام معرب کرده‌اند و جُند گفته‌اند که به معنی لشگر است.
- ۷- نقل از شماره دوم دوره مجله وزارت امور خارجه سابق، مقاله آقای حمید نیر نوری، بی‌تا...
A Survey of Persian Art-Arthur uphampope-Volume vi-۸
- ۹- نقل به تلخیص از صفحه ۷۶ تاریخ سیاسی پارت، ترجمه علی‌اصغر حکمت.
- ۱۰- صفحه ۱۲۲ همان مأخذ پیشین.
- ۱۱- ر. ک کتاب‌های مجمل‌التواریخ - شرف‌النبی - سیره حلبیه.
- ۱۲- صفحه ۲۵۲ نبردهای محمد (ص).
- ۱۳- تاریخ بیهقی، جلد اول.
- ۱۴- تاریخ بیهقی، ص ۲۹۶.
- ۱۵- صفحه ۶۲۸ همان.
- ۱۶- صفحه ۳۷۸ همان مأخذ.
- ۱۷- ویس و رامین.
- ۱۸- "clavigo" سفیر اسپانیایی دربار تیمور (۸۰۵ تا ۸۰۹ هجری) است.
- ۱۹- ص ۱۴۹ سفرنامه کلاویخو، ۱۳۴۴، چاپ دوم.
- ۲۰- مولانا غیاث‌الدین نقاش از استادان بزرگ مکتب هرات به دستور بایسنقر میرزا فرزند شاهرخ تیموری در رأس یک هیأت سیاسی هنری در سال ۸۲۲ هجری عازم سفر به سرزمین چین و ختای شدند و پس از طی طریق و نوشتن خاطرات دیداری خود، بعد از ۲ سال و ده ماه و پنج روز در ۸۲۵ هجری (قریب به ۳) به هرات برگشت. این رساله منحصر به فرد از اهمیت فراوانی برخوردار است. ر. ک: خطای نامه - به کوشش ایرج افشار - مرکز فرهنگی آسیا - ۱۳۷۲ - (پیوست کتاب)، ص ۳۰۲.
- ۲۱- اهمیت عزاداری و علم‌گردانی در هندوستان به حدی است که دولت هند کتابی در این باره منتشر کرده کتاب مذکور اثری گروهی است که در ۱۹۶۶ در دهلی انتشار یافته و از تک‌نگاریهای ۱۹۴۱ Censusesofindio

- می‌باشد.
- ۲۲- نقل باختصار از ص ۳۱۸ تعزیه هنر بومی ایران، اثر پترچکووسکی، ترجمه داود حاتمی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
 - ۲۳- ویس و رامین، چاپ ۱۳۳۸، صفحه ۶۰.
 - ۲۴- ر. ک شعر ناصر خسرو در همین مقاله.
 - ۲۵- Mohyal - موهیال‌ها را برهمنان حسینی گویند که در گذشته، پیوند برادری میان رؤسای آنان و فرزندان حضرت علی علیه‌السلام (حسن و حسین (ع)) وجود داشته و آنان «سادات» را مدافعان بشریت می‌دانند و در انتقام شهدای کربلا نیز با عاملان آنها جنگیده‌اند. ر. ک: تعزیه هنر پیشرو در ایران.
 - ۲۶- و نظامی گنجوی در اشعار خود اشاراتی زیبا به این معجزه حضرت مریم دارد:
زبان بسته به مدح «محمد» آرد نطق
که نخل خشک، پی مریم آورد خرما
سخن بر بکر طبع من گواهدست
چو بر اعجاز مریم، نخل خرما
یا مریم نخل خشک بفشاند
خرمای تر از میان عیان شد

+ فردوسی درفش کاویان را «علامت سپاه ایران» می‌داند نه درفش شاهان و آن را یادگار دلیری‌های کاوه آهنگر در مبارزه با ظلم‌های ضحاک می‌داند و نام آن را هم منسوب به کاوه و شکل آن را هم ملهم از پیش‌بند چرمی وی دانسته است

+ از بررسی حجاری‌های دوره ساسانی می‌توان پی برد که پیکره بیرق این دوره همانند دوره هخامنشیان صفحه‌ای چهارقسمتی با چلیپایی مایل است که از آن شرابه‌ای آویخته و هرکدام به دایره منتهی می‌شده‌اند و گاهی هم در بخش بالای آن نیمرخ شاهینی با بال‌های بسته دیده می‌شده است

زیر علم کسی سینه
 زدن: کنایه از حمایت کردن،
 تعلق خاطر و دلبستگی
 داشتن و نیز به معنی
 «انگشت‌نما» و نامی شدن
 علم: هم به رادی
 علمی و هم به مردی علمی
 هم به حری سمی،
 هم به کریمی سمی

فرخی
 کنایه از مفهوم خاص و
 دلالت بر فردی خاص و
 معروفیتی و بی‌نظیر.
 علمبه: نوعی چوب
 باریک و بسیار بلند که در
 دسته‌های عزاداری برای
 بالا بردن شاخ و برگ
 درختان یا سیم‌های تلفن و
 امثال آن به کار می‌رود تا در
 مسیر حرکت و اهتزاز علم
 مانعی پیش نیاید.

علمدار: نگهبان علم و
 درفش و نیز آن کس که
 مسؤولیت نگهداری علم و رایت در دست وی باشد
 و نیز مقامی خاص و بسیار مهم در لشکر و هنگام
 رزم:

به رزمی که مینا علمدار اوست
 به فوجی که قتل و رع کار اوست
 طغرا
 گه علمداران پیش تو علم باز کنند
 کوس کوبان تو از کوس برآرد آواز
 فرخی
 ای سرو دو کون و علمدار روز حشر
 بخشایش کریم بتو دارد افتخار
 علمدار: نیزه

میرعلم: حاکم و فرمانده ناحیه و نیز نخل و
 چوب بسیار بلندی که در تعزیه‌خوانی‌ها پیشاپیش
 دسته‌ها حرکت می‌دهند و معمولاً بر سر آن
 پنجه‌ای فلزی همراه با باریکه‌هایی از پارچه‌های
 مشکی قرار داده‌اند.

میرعلمدار: مراد حضرت ابوالفضل (ع) است:
 آمد آن عباس میرصادقان
 و آن علمدار سپاه عاشقان
 بگذر کنار نهر و علمدار شاه را
 مالک رقاب عالمیان را اسیروار
 دست از بدن سوا و سر از تن جدا بین
 گردن به بند و سلسله بر دست و پا بین
 دیوان مراثی روشنی
 علمون: علم علامت (علمت) - اصطلاح
 خاص در یوش مازندران برای علامت است.

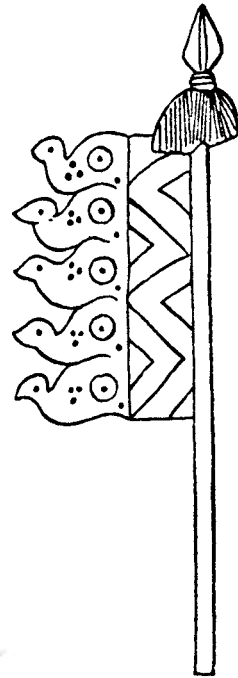
تزیین می‌کنند اما در
 خور و بیابانک و مناطق
 کویر آن، سطح علم را
 با پارچه‌ای مشکی
 می‌پوشانند و در رأس
 آن نیز قبه یا پنجه‌ای
 فلزی نصب می‌کنند.

علم صحیح: روشنایی صبح صادق را گویند.
 علم عید: علمی که در روزهای عید، علم‌بازان
 بدان بازی کنند:
 هر طرف، سروقدان، چون علم عید روان
 جای در «عیدگه» آن سرکوی طلبد
 کمال خجندی
 علم ماتم: علمی که در پیشاپیش تابوت برند
 علم مرده: علم ماتم:
 گذشتن از جهان، گر خسروی نیست
 علم پس پیش مردگان چیست؟
 محسن تأثیر

علم زدن: ش کنایه از نصب علم است:
 سحر چون خسروخاور، علم بر کوهساران زد
 بدست مرحمت یارم، در امیدواران زد
 حافظ

علم معکوس: علم وارونه و کنایه از سقوط و
 فوت و شهادت: در قوچان و شهرهای شمالی
 خراسان قبه و پنجه علم را از ظهر عاشورا به
 صورت معکوس آویزان کرده و آنرا «علم واژگو»
 گویند.

علم همایون: درفش پادشاهی را گویند.



به دانش توان شد بعالم علم
 لیبی

علم کشیدن: از غلاف بیرون کشیدن و نیز
 کنایه از نصب علم.

آنکه علم بر سر مغرب کشید
 پایش ازین پایه به منصب رسید
 امیرخسرو

علم کائنات: کنایه از آسمان
 علم خیاره: نوعی علم که بخش خط و نقش
 آن همسو با جهت علم و از بالا به پائین طراحی
 شده است

علم خبر: علم خبری: علمی است که خبر از
 برگزاری مجالس تعزیه‌گردانی و شبیه‌گردانی
 می‌دهد و نیز وسیله‌ای برای تعیین محلی برای
 استقرار طایفه یا تماشاگران خاص یک محله یا ده
 در محلی معین نصب می‌شود.

علم چوبی: علم گردی و نیز علمی دوکی
 شکل شبیه سرو که در مناطق نیشابور خور و
 بیابانک، که هرکدام با ویژگی‌های خاص منطقه
 طراحی شده است.

علم‌های نیشابور را با نقاشی نقوش و کتیبه‌ها